

جنگ اوکراین به سوی نظامی «دو-چندقطبی»

ایین دوران گذار، اکنون به سمت تثبیت یک «دو-چندقطبی» در حرکت است که به ماهیت و آینده آن در بند سه این یادداشت پرداخته خواهد شد.

۲- «نظم» در روابط بین‌الملل منظر باز صلح نیست، بلکه ناظر بر وضعیتی از توزیع قدرت است که توسط اکثریت، مشروع و پذیرفتنی تلقی شده، منتفعان و راضیان از آن حمایت کرده و ناراضیان «توان و اراده» تغییر آن را نداشته باشند. از این منظر چه‌بسا حامیان حفظ وضع موجود برای برقراری نظم ناگزیر از ورود به جنگ نیز باشند. آنها باید نسبت به توان و اراده بازیگران ناراضی از سهم خود، حساس و هوشیار باشند و در مقابل توسعه‌طلبی‌های امپریالیستی آنان مامشات نکرده و به‌سختی موازنه کنند؛ چراکه در غیر این صورت ناگزیر به پرداخت هزینه‌های بیشتری خواهند بود. به قول «اسپینر» در توصیف عملکرد قدرت‌های اروپایی در مقابل آلمان نازی، «هراس از قبول مخاطره جنگ، صلح برای دولت‌ها را به ترحم بی‌رحم‌ترین دولت‌ها واگذاشت». آنان برای حفظ نظم و ثبات می‌توانند به ابزارهایی مانند موازنه قوا، دیپلماسی، حقوق و سازمان‌های بین‌المللی، تحریم و البته در جای مناسب جنگ متوسل شوند و هر یک از این ابزارهای در جای درست خود، مناسب و راهگشا هستند. هر یک از این ابزارها را می‌توان درباره تجاوز نظامی روسیه به اوکراین به آزمون نظری کشید. حقوق و سازمان‌های بین‌المللی تناسب بیشتری با وضعیت ثابت هژمونیک دارند و در صورت به چالش کشیده‌شدن این ثبات توسط بازیگران تجدیدنظرطلب، ابزارهایی مطمئن و کارآمد محسوب نمی‌شوند. در موضوع تجاوز روسیه مشخصا هیچ محدودیت بازدارنده‌ای را برای این ابزار نمی‌توان متصور بود. حقوق بین‌الملل برخلاف حقوق داخلی که توسط دولت ملی تضمین می‌شود، دارای ساختاری افقی و فاقد ضمانت اجرایی مطمئن است و سازمان‌های بین‌المللی نیز به عنوان بازوهای اجرایی حقوق بین‌الملل وابسته به عملکرد بازیگران دولتی هستند. شورای امنیت سازمان ملل متولی اصلی امنیت بین‌المللی است و در حالی که روسیه یکی از اعضای دائمی آن با حق وتو است، پس در وضعیتی که یک سوی بحرانی بین‌المللی روسیه باشد، نباید امیدی به کارآمدی آن داشت. حقوق و سازمان‌های بین‌المللی نمی‌توانند نیرویی بازدارنده در مقابل تجدیدنظرطلبی روسیه باشند، اما در صورت شکست نظامی روسیه، احتمالا می‌توانند مکانیسمی برای تثبیت و مجازات آن تعریف کنند. موازنه قوا می‌تواند ابزاری کارآمد باشد، اما به صرف منابع، هوشیاری مستمر و تعهدی اخلاقی فراتر از منافع ملی کوتاهمدت نیازمند است. خلع سلاح هسته‌ای اوکراین در دهه ۹۰، همان‌طور که «مرشایمر» نیز پیش‌بینی کرد، خطایی استراتژیک و انصراف از اصل موازنه قوا بود و تلاش اوکراین برای بیوسنت به ائتلاف ناتو نیز گامی برای جبران و تیل به موازنه قوا در مقابل تهدید روسیه محسوب می‌شد که پیش از تحقق، ناکام ماند. همچنین قدرت‌های اروپایی و مشخصا آمریکا در دولت‌دموکرات بایدن، فاقد تعهد اخلاقی لازم به موازنه قوای سخت در مقابل تجدیدنظرطلبی روسیه هستند. دموکرات‌های آمریکایی، سلف آرمان‌گرایان بین دو جنگ جهانی، با توجه به مبانی فلسفی لیبرالی خود، عمدا در منازعات بین‌المللی کمتر حاضر به پرداخت هزینه و ورود به درگیری‌های امنیتی بوده و همواره مامشات را به موازنه سخت ترجیح می‌دهند. دیپلماسی نیز در جای خود ابزاری کارآمد است، اما مشروط به اینکه با منابع قدرت، حمایت و پشتیبانی شده و در جای درست از سه عامل «تهدید به زور»، «اقناع» و «مصالحه» استفاده کند. در مقابل یک بازیگر تجدیدنظرطلب مانند روسیه که آشکارا در پی توسعه‌طلبی ارضی با ابزار نظامی است، اقناع و مصالحه پیشه‌کردن یا تهدید به تحریم‌های اقتصادی فاقد هرگونه نیرو بازدارنده است و دیدیم که تلاش دیپلماتیک چندمقته‌ای قدرت‌های غرب نتوانست مانع حمله روسیه به اوکراین شود؛ چراکه فاقد هرگونه تهدید به استفاده از زور بود. اما درخصوص تحریم به عنوان ابزاری در سیاست خارجی تردیدها جدی‌تر است. اغلب مخالفان کارآمدی تحریم -البته به‌جز لیبرال‌های افراطی که مخالف هرگونه محدودسازی تجارت بین‌المللی توسط دولت‌ها هستند- معتقدند به دو دلیل اساسی نمی‌توان امیدی به نیروی بازدارندگی در تحریم داشت. نخست اینکه بازدارندگی حاصل بیم از درد و نابودی سریع است، اما تحریم، تأثیری تدریجی و کند دارد و این سبب می‌شود بازیگر موضوع تحریم به نوعی اطنانی‌پذیری با شرایط حاصل از تحریم دست‌یابد. دوم اینکه تحریم در مقابل دولت‌های غیردموکراتیک، اگر به هدف تغییر رفتار دولت اعمال شود، بی‌نتیجه است؛ زیرا تحریم عمدا رفاه و رضایت‌مندی آحاد جامعه را متأثر می‌کند ولی در نود سازوکار دموکراتیک، نظر عموم امکانی برای تبدیل‌شدن به سیاست نمی‌یابد و دولت‌ها می‌توجه به مطالبه عمومی، مطلوب خود را پیش می‌گیرند. البته اگر تحریم به هدف تضعیف یا تثبیه بازیگر تجدیدنظرطلب یا ایجاد بحران مشروعیت ناشی از ناراضیاتی عمومی اعمال شود، احتمالا می‌تواند کارآمد باشد، اما تأثیری بر بازدارندگی نداشته و عملا نوشارو پس از مرگ سهراب است.

ادامه در صفحه ۴

عباس عبدی، جامعه‌شناس و فعال سیاسی است. او همواره بر نکات قابل تأملی درباره جامعه و سیاست تأکید دارد. او تلاش می‌کند نگاهی واقع‌بینانه به مسائل داشته باشد اما اینکه این نگاه او تا چه حد به باورهای ما نزدیک است، بحثی جداگانه می‌طلبد. عباس عبدی به دلیل رویکردش به مسائل اجتماعی و سیاسی موافقان و منتقدان بسیاری دارد. شاید همین ویژگی باعث شد تا سراغ او برویم. در تلاش هستیم در سلسله‌گفت‌وگوهایی با چهره‌های متفاوت سیاست، جامعه‌شناسی، اقتصاد و فرهنگ به این پرسش از منظرهای متفاوتی پاسخ دهیم که عبور از وضعیت موجود چگونه امکان‌پذیر است.

گفت‌وگوی ما را با عباس عبدی می‌خوانید.

✎ چه زمانی از تعبیر وضعیت موجود استفاده می‌کنیم؟ به نظر می‌رسد این تعبیر بیش از آنکه تأکید به جنبه‌های مثبت یک جامعه داشته باشد، نگاهی انتقادی به وضعیت آن دارد.

فکر نمی‌کنم این تعبیر و این پرسش لزوما نگاه انتقادی داشته باشد. ممکن است نگاه مثبت هم داشته باشد، اما اینکه چرا الان در ذهن شما این پیش‌فرض انتقادی است، دلیل دیگری دارد. ما توصیف وضعیت موجود را ناظر بر یک هدف طرح می‌کنیم؛ یعنی پیش‌فرض و هدفی در ذهن ماست که این پرسشش را ناظر بر آن طرح می‌کنیم و چون پیش‌فرض همه ما امیدبخشی ندارد، نگرانی و دغدغه‌های زیادی وجود دارد، بنابراین وقتی می‌پرسیم وضعیت موجود چیست، ناظر بر آن دغدغه‌ها و نگرانی‌هاست. به این دلیل جنبه‌های منفی به ذهن می‌آید. روشن است که پرسش درباره «وضعیت موجود»، پاسخ ثابتی ندارد. بستگی دارد سؤال اصلی‌تان چه باشد که می‌خواهید توصیف وضعیت موجود را برای رسیدن به پاسخ پرسش اصلی‌تان متوجه شوید. مثلا خانهای را در نظر بگیرید که بخواییم وضعیت موجودش را توصیف کنیم؛ برحسب اینکه شما چه رویکردی به این خانه دارید، وضعیت موجود آن فرق می‌کند. مثلا اگر از زاویه معماری بخوایید بدانید، باید ویژگی‌های معماری‌اش را بگویید. اگر از زاویه هنرمندی، اقتصادی، کیفیّت و استحکام و مهندسی نگاه کنید، باید آن متفاوت توضیح دهید. اگر از زاویه کاربرد، مسکونی، تجاری یا اداری، به آن نگاه می‌کنید هم همین‌طور. بنابراین وضعیت موجود را نمی‌توانیم فارغ از این هدف یا رویکردمان نسبت به مسئله توضیح دهیم. وضعیت موجود دقیقا با این رویکرد مرتبط می‌شود. در نتیجه وقتی می‌خواهیم از وضعیت موجود صحبت کنیم، ابتدا باید ببینیم رویکردمان به موضوع چیست و وضعیت را بر اساس آن توصیف کنیم.

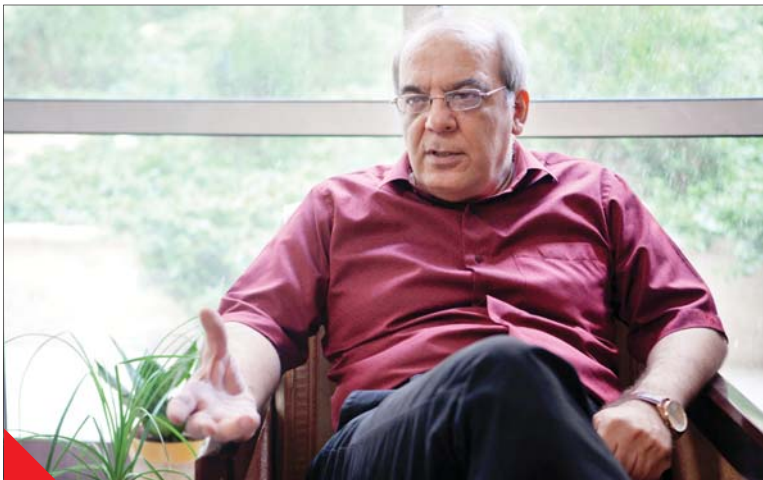
✎ تحلیل شما از وضعیت کنونی ایران را به واقع وضعیت موجود جامعه ایران چیست؟

با این توضیح تا حدی روشن می‌شود که اول باید رویکردمان را بگوییم. مسئله من راجع به جامعه ایران، ثبات و قوام درونی جامعه و نیز تحقق توسعه پایدار است؛ اینکه جامعه قوام داشته باشد و بعد بتواند توسعه پیدا کند، با همه شروطی که برای توسعه وجود دارد. اگر این دو هدف را نسبت به جامعه داشته باشیم، می‌توانم برای شما توضیح بدهم که وضعیت موجود چگونه است. درباره پایداری، به نظر من جامعه امروز ما نمتنها به سمت پایداری حرکت نمی‌کند، بلکه با ادامه وضعیت موجود به سمت ناپایداری بیشتر حرکت می‌کند. ثبات جامعه بر اساس نیروهای واقعی قوام می‌گیرد و این نیروها در اقتصاد، فرهنگ، حکومت و... بازتاب پیدا می‌کنند و حضور دارند. نیروهای واقعی جامعه ما در ساخت حکومت، بازتاب پایداری ندارند؛ یعنی نیروی حکومت معسرّف و نماینده اکثریتی از این نیروهای ثبات‌بخش نیست. این دو نیرو تفاوت‌های زیادی با هم دارند. ولی شاید یکی از مهم‌ترین تفاوت‌هایشان این است که این دو نیرو معرف نسبی رویکردهای سنتی و مدرن هستند. فرایند پیشرفت جامعه به سعتی است که طرفداران و وزن نیروهای مدرن بیشتر می‌شود، اما در ساخت قدرت می‌بینیم که وزنشان معکوس می‌شود. به عبارت دیگر، ما با وضعیت نامتوازن و ناپایداری مواجه می‌شویم. هر چه جلوتر می‌رویم، این عدم توازن و ناپایداری بیشتر می‌شود. شاهد موازنه‌ای نیستیم که میان ساختار حقوقی حکومت یا ساخت اجتماعی و حقیقی جامعه باید وجود داشته باشد. شکاف این دو وضعیت یکی از ویژگی‌های وضعیت امروز جامعه ایران است. نمتنها این شکاف وجود دارد، بلکه تشدید هم می‌شود. بنابراین اگر از این زاویه به موضوع نگاه کنیم، به نظر من پردارم؛ ناپایدار است. به وجه بعدی یعنی توسعه می‌پردازم؛ اینکه مسیر جامعه باید بر محور توسعه باشد، یعنی سیاست‌گذاری‌های جامعه رویکرد توسعه‌گرا داشته باشد و آن رویکرد خود را در شاخص‌های معرف جامعه‌یافتگی بازتولید کرده و نشان دهد. چند شاخص اصلی داریم؛ رشد اشتغال، رشد تولید ناخالص داخلی، سرمایه‌گذاری و تجارت خارجی. این رشد باید پایدار نیز باشد، نه اینکه مدتی با رشد مواجه شویم سپس عقب‌گرد کنیم. همچنین باید با افزایش نابرابری همراه نباشد یا حداقل منجر به نابرابری جدیدتری نشود. بنابراین باید با بهبود ضرب جینی نیز همراه باشد یا حداقل بدتر نشود. باید توازن اقتصادی را بین بودجه دولت و تولید ناخالص ملی شاهد باشیم و چنین نباشد که دولت از طریق برداشتن از جیب مردم و به قیمت تورم‌های بالا خود را تأمین کند. شاخص‌های مربوط به بهبود نابرابری‌های منطقه‌ای، شاخص‌های مربوط به زنان و... مؤلفه‌های متعددی وجود دارد که فکر نمی‌کنم پرداختن به آنها در این گفت‌وگو ضروری باشد.

سیاست

گفت‌وگوی احمد غلامی با عباس عبدی

قصور سیاسی یا تقصیر حقوقی



عباس عبدی، سیاست‌مدار، روزنامه‌نگار، نویسنده، و فعال حقوق بشر

که شخصی از دیگری کلاهبرداری می‌کند، وضعیت اجتماعی محصول مجموعه‌ای از فرایندهاست، در واقع مسئله‌ای کلی و نه مصداقی و جزئی است. اینجا نمی‌شود سهم کسی را کاملا مشخص و متمایز کرد؛ زیرا همه این نیروها در تعامل با یکدیگر هستند و این وضعیت را بازتولید می‌کنند. آیا صحبت‌های من به این معناست که پس هیچی؟ وارد این مسئله نشویم؟ خیر. ما به دو شکل باید به مسئله بپردازیم؛ اول اینکه ببینیم مشکل چه بوده و چه درس و تجربه‌ای از گذشته می‌توانیم بگیریم. دوم اینکه مسئولیت حقوقی و سیاسی را متمایز کنیم؛ مثلا ممکن است مردم در مقطعی به شخصی رای دهند و آن فرد کارهای خلاف توسعه بکند؛ مثلا هیئت‌ر بر اساس رای بالا آمد. رای قابل توجهی هم به دست آورد و توانست صدراعظم شود. مقرر این مسئله را چه کسی باید بدانیم؟ تقصیر محیط اجتماعی و سیاسی و رای مردم است؟ هر سمری بر آن بگذاریم، به نظر از نوع قصور سیاسی است و نمی‌شود آن را تقصیر حقوقی خواند. درحالی‌که کسی که در این فرایند صدراعظم آلمان شد، توطئه می‌کند و ممکن است مجلس آلمان را به آتش بکشد، او مسئولیت حقوقی دارد. این دو مسئولیت تفاوت اساسی دارند. البته گاهی آثار مسئولیت سیاسی از مسئولیت حقوقی هم بیشتر است اما در نهایت مسئولیت سیاسی، ماهیت سیاسی دارد، نه حقوقی. به نظر من اینها هم باید تمایز قائل شد. همه اینها را گفتیم، اما فکر می‌کنم باید به چیز مهم‌تری بپردازیم تا شاید جواب سؤال شما را بهتر بدهم. کشور ما اولین کشور در منطقه بود که خواهان تحول و گذر از نظامی سنتی بود، حتی می‌توان گفت هم‌زمان با تغییراتی که در ژان روی می‌داد، ما نیز این تغییرات را تجربه می‌کردیم. انقلاب مشروطه با فاصله زیادی نسبت به سایر کشورها رخ داد. اما امروز وضعیتمان از هر نظر می‌تواند بدتر از سایر کشورها باشد. با درنظرگرفتن این روند کلی و گذشتن از اجزای ماجرا، می‌توانیم به این سؤال پاسخ دهیم که این فرایند ناشی از تقصیر زبّد و عمری یا این و آن نیست، چون همیشه این افراد در قدرت جابه‌جا شده‌اند، پس چرا کمکان این وضعیت ادامه داشته و حتی بدتر هم شده؟ اگر این‌طور نگاه کنیم شاید به پاسخ مناسب‌تری برسیم. اینکه روحی کلی به نام مبارزه سیاسی و نفی دیگری بر کنشگری سیاسی ما حاکم بوده که شاید هیچ‌گاه نگذاشته به تفاهم برسیم، همیشه با دوقطبی‌هایی مواجه شده‌ایم که هرکس خواسته طرف مقابلش را حذف کند و نهایتا این دور باطل به همان شکل ادامه پیدا کرده است. اگر این چنین به ماجرا نگاه کنیم شاید به پاسخ برسیم و مهم‌تر اینکه این پاسخ بیش از اینکه در پی محاکمه یا تخطئه کسی باشد، در پی این است که چطور باید زندگی کنیم تا آینده بهتری داشته باشیم و همه ما اعم از حاکم و محکوم فقیر و غنی و... از این وضع تأسف‌بار بی‌خبر پیدا کنیم.

✎ پاسخ شما حاوی دو نکته تأمل‌برانگیز است. از این گفته‌ها می‌توان این‌طور برداشت کرد که به‌هیچ‌نحو نمی‌توان عاملان و مسببان وضع موجود را شناسایی و مجازات کرد. اگر هم قابل شناسایی باشند، مجازات آنها درد را دوا نمی‌کند. از همین‌جا نکته دوم شکل می‌گیرد. شما در پایان پاسخ خود مبارزه برای تغییر را زمینه به‌وجودآمدن آنتاکونیسمی می‌دانید که منجر به بهبود وضعیت نمی‌شود و مسائل امروز ما را هم ناشی از همین مبارزه‌جویی می‌بینید. آیا این برداشت درست است؟

بله، می‌خواهم بگویم این تنها علت وجود وضع ناگوار ما است؛ اما این تنها قاعده‌ای است که در بیش از یک قرن اخیر بر عرصه سیاسی ایران حاکم بوده و اگر می‌شد مبتنی بر این قاعده مشکلی را حل کرد، تا الان حل شده بود. اجازه دهید طور دیگری به این مسئله نگاه کنیم. شاید به درک بهتری برسیم. در عرصه سیاسی و حتی در عرصه فردی هم می‌بینید که وقتی نسبت به کسی حسن ظن داریم، خوبی‌هایش را در جودمانش و بدی‌هایش را کمتر می‌بینیم، درواقع همیشه مثبت ارزیابی می‌کنیم. کار خیلی بدی باید از طرف سر بزند تا اطمینان‌مان به او سلب شود و بپذیریم که او آدم بدی است یا رفتارش بد است. حتی ممکن است اصلا بدی‌هایش را نبینیم. در مقابل، به خاطر دشمنی‌مان با کسی حسن ظن داریم، خوبی‌هایش را در جودمانش و بدی‌هایش را بیشتر می‌بینیم، درواقع همیشه مثبت ارزیابی می‌کنیم. کار خیلی بدی باید از طرف سر بزند تا اطمینان‌مان به او سلب شود و بپذیریم که او آدم بدی است یا رفتارش بد است. حتی ممکن است اصلا بدی‌هایش را نبینیم. در مقابل، به خاطر دشمنی‌مان با کسی حسن ظن داریم، خوبی‌هایش را در جودمانش و بدی‌هایش را کمتر می‌بینیم یا اگر کارهای خوبی‌اش را ندیده‌ای می‌گیریم یا آنها را بد تعبیر می‌کنیم، فقط کارهای بد او را می‌بینیم و حتی بدتر از آنچه هست تفسیر می‌کنیم. این موجب از بین‌رفتن گفت‌وگو و تفاهم میان طرفین می‌شود. نتیجه سیاست مبارزه همین از میان بردن امکان گفت‌وگو است. مثال ساده‌ای می‌زنم که همه ما با آن درگیر هستیم، ۴۳ سال از انقلاب گذشته است، وقتی صحبت از قبل

از انقلاب می‌شود، گزاره‌هایی را در عرصه و فضای عمومی منتشر می‌کنند با این مضمون که در گذشته وضع بد که نبوده هیچ، حتی خوب هم بوده، پس چرا انقلاب کردید؟ این گزاره کمابیش رویه دیگر همان گزاره‌ای است که همه گذشته را سیاه می‌دیده و آن را سیاه توصیف می‌کرده است. چه در همان زمان گذشته و چه پس از آن. این دو اساسا نمی‌توانند کنار هم جمع شوند و به درک مشترکی از مسائل برسند. ذهنیت‌شان از مسائل متفاوت است؛ بنابراین نهایتا به تقابل، رودررویی و خشونت منجر می‌شود. این منطق مبارزه است که بازی را صفر و یک می‌کند و واقعیت را بازیچه آمال و آرزوهای هر دو طرف دعوا می‌کند و در دعوا هم که حلوا خیرات نمی‌کنند! به نظر علت اصلی این است که همه فکر می‌کردند مقصری وجود دارد و باید او را پیدا و مجازات کرد. امروز یادداشتی در روزنامه اعتماد درباره جرم نوشتم که شما را به آن ارجاع می‌دهم. آنجا هم توضیح می‌دهم که اساسا وجود این نگاه سنتی به جرم که می‌خواهد مجرمان را مجازات و حذف کند، در جامعه مدرن پذیرفتنی نیست. خود مجرمان هم قربانی این وضعیت هستند. پس رویکردی را که گفتیم فقط محدود به سیاست نیست، در جامعه هم وجود دارد. خیلی‌ها این‌طور هستند. کسی که برای مبلغ ناچیزی دزدی کرده، به زندان افتاده و زندگیا‌ش نابود شده یا برای هدف کوچکی دست به جایت زده، خودش و خانواده‌اش را از بین برده، او هم قربانی وضعیت است. باید این‌طور نگاه کرد. اساسا نگاه قربانی‌بودن مجرم از عواملی است که جرم را از بین می‌برد. یکی از اشتباهات سیستم ما این است که فکر می‌کنیم باید مجازات را بیشتر و مجرمان را سربوک کنیم؛ اما با افزایش مجازات، لزوما جرم کم نمی‌شود و حتی ممکن است بیشتر شود. آدم‌ها را جری می‌کند، احساس بی‌عدالتی را تشدید می‌کند. حالا می‌خواهم بگویم این رویکرد نه در مورد سیاست، بلکه در امور اجتماعی صادق است. قاعده بازی را باید از ستیز و دشمنی و بازی صفر و یک، و رقابت و بازی برد-برد تبدیل کرد و فکر کنیم همه ما سرنشینان یک کشتی هستیم. نمی‌توانیم عده‌ای را به دریا بریزیم و فکر کنیم باری تمام می‌شود. چه در حکومت چه بیرون. البته این رویکرد در بیان ساده اما در عمل پیچیده است. در واقعیت نمتنها باید رویکرد، بلکه ادبیات و رفتار نیز عوض شود. فکر می‌کنم اکنون در شرایطی هستیم که گرایش به هر دو رویکرد زمینه دارند. یک رویکرد مبتنی بر ستیز و خشونت و حذف است، با این تصور که می‌تواند دیگران را چه در حکومت یا در بیرون حذف کند. رویکرد دیگر فکر می‌کند همان‌قدر که فرد خطاکار مسئولیت دارد، همان‌قدر هم قربانی است. من این را صادقانه و بی‌طرفانه می‌مورد سعید مرتضوی هم قیلا گفتم، درباره رفتارهای سعید مرتضوی خیلی چیزها می‌توانیم بگوییم، کمالینکه کسانی که تجربه داشتند، می‌توانند این را به‌وضوح بگویند و مسئولیت حقوقی و فردی را متوجه او کنند؛ اما من بشخصه همیشه فکر کرده‌ام سعید مرتضوی هم قربانی این وضعیت است. قیلا هم که در زندان نامه نوشته بودم، به نوعی این مسئله و سرنوشت او را پیش‌بینی کرده بودم. اگر این رویکرد را تعمیم دهیم به نظر همه قربانی این وضعیت هستیم. حالا یک بار این طرف، یک بار آن طرف هستیم. ممکن است فردا جاها عوض شود، ولی چیزی تغییر نمی‌کند. یکی از کسانی که زمانی در توق پیکان نیز دندروهای اسولگرا بود، در جریان اتفاقات سیاسی آمد به نقطه مقابل ولی همان رویکرد را با تمام جزئیاتش با خودش به این سوی سیاست آورد. برای حل مشکل باید رویکرد را تغییر دهیم.

✎ شاید اگر بگوییم شیوه مبارزه را باید تغییر داد، به نقطه‌ای مشترک دست پیدا کنیم؛ اما نفی مبارزه به چیزی جز تداوم وضع موجود منجر نمی‌انجامد. این بحث ما از مسر اصلی کمی دور می‌شود. سؤال دیگری را مطرح می‌کنم. آیا می‌توانیم بگوییم اساسا جامعه‌ای به انسداد رسیده است؟ اگر جامعه‌ای به انسداد رسیده مؤلفه‌های انسداد چیست؟ اگر از نظر شما جامعه‌ای هنوز به انسداد نرسیده، با چه انسدادهایی می‌توان نشان داد این جامعه در وضعیت انسانی قرار ندارد؟

اتفاقا اصرار بر مبارزه است که ما را در همین نقطه نگه داشته و به عقب هم برده است. بحث اصلی همین است. منظور از نفی مبارزه‌جویی کوشش نکردن برای بهبود وضع نیست که اگر چنین بود، من الان اینجا با شما صحبت نمی‌کردم. حتی به معنای زندان‌نیتفادن یا کشته‌نشندن و هزینه‌ندان نیست. درست‌کردن دکان مبارزه مسئله اصلی است. منظور دکانه‌سازی‌های دیو و فرشته، خیر و شر و... نان‌خوردن پشت این دکانه‌سازی‌ها است. تاریخ چه راحت در حال جابه‌جایی دیو و فرشته و خیر و شر است، درحالی‌که کسی جامعه‌ای را که به بیش از یک قرن قربانی این دکانه‌سازی‌ها بوده، نمی‌بیند. درباره انسداد بهتر است توضیح دقیق‌تری بدهم. هنگامی که کسی بیمار می‌شود و پزشکان او را جواب می‌کنند می‌ماند؛ اما در نهایت درک درست پزشک تأثیری در سرنوشت بیمار ندارد؛ در واقع به نحوی سرنوشت بیمار مستقل از تشخیص پزشک است. درحالی‌که در جامعه این‌طور نیست؛ چون ما داریم در مورد خودمان قضاوت می‌کنیم و سرنوشت ما به‌شدت تحت تأثیر این داوری ما از خودمان دارد.

ادامه در صفحه ۹

فقرزدایی دستوری و بوپولیسیم



مهسا جزینی

● ۱- سارا شریعتی سال ۹۲ گفته بود «زمانی که دین، روشنفکری و دانشگاه مسئله فقر را‌ها می‌کنند، این مسئله به عوام‌فریban سپرده می‌شود...». او در ادامه نیز اشاره کرده بود: «مسئله فقر همیشه یک مسئله سیاسی است»، حق با دختر علی شریعتی است؛ نمتنها فقر بلکه گویا فقرزدایی هم همین‌بار فقر به معنی است؛ به‌ویژه که در قانون اساسی نیز در چند جا به اهمیت فقرزدایی به‌عنوان یکی از مأموریت‌های مهم حکومت پسانقلابی اشاره شده است. اینکه چرا بعد از چهل‌واندی سال این اصل قانون اساسی مانند برخی اصول دیگر همچنان مغفول مانده، بحثی مطول است که فرصت پرداختن به آن اینجا نیست، اما سؤال مهم‌تر این است که چرا فقرزدایی بیش و پیش از اینکه بدل به یک اصل محوری و همیشگی در سیاست‌های توسعه‌ای کشور شود، همواره وجهی بوپولیسیتی- سیاسی پیدا کرده است؟ چه خاصیت یا قابلیتی در واژه «فقرزدایی» نهفته است که این چنین به شعار محبوب ساسیون بدل شده و چه‌بسا در حد همین‌بار فقر هم باقی مانده است. ۲- بررسی تجربه به قدرت رسیدن سیاستمداران بوپولیسست در آمریکای جنوبی نشان می‌دهد یکی از محوری‌ترین شعارهای تبلیغاتی آنها، وعده «افزایش بودجه فقرزدایی»، «پرداخت یارانه در قالب‌های مختلف»، «اعطای مسکن‌های دولتی ارزان‌قیمت» و... بوده است که همواره توانسته موجی از توده‌های هیجان‌زده را با خود همراه کند. تجربه جهانی نشان می‌دهد پس‌ازراه‌های این وعده‌های عوام‌فریبانه و بوچ، متنها اقتصاد بلکه ثبات سیاسی این کشورها را نیز تهدید کرده است. ۳- باز هم بررسی‌ها نشان می‌دهد ما در همه سال‌های گذشته، فاقد یک برنامه جامع مشخص در زمینه فقرزدایی بوده‌ایم و دقیقاً مشخص کرده‌ایم که سیاست‌ها معطوف به کدام جنبه شوم فقر است. حتی تغییر و دریافت واحدی نیز از فقرزدایی نداشته‌ایم؛ زمانی تحت عنوان عدالت اجتماعی مطرح می‌شود و زمانی دیگر به‌عنوان محرومیت‌زدایی. ۴- اقدامات فقرزدایی هم همواره با احکامی دستوری همراه بوده است؛ مانند این دستور اخیر که «برنامه‌ها و اقدامات لازم برای رفع فقر مطلق، در کوتاه‌ترین زمان ممکن طراحی و سریعاً اجرائی شود»، به نظر می‌رسد یکی از جنبه‌های جذاب فقرزدایی، شعاری برای ساسیون تازه زمانی آن است. آنها علاقه زیادی به فقرزدایی نداشتند دارند. در واقع نگاهشان به مسئله فقر کاملاً شبیه کلنگ‌زنی یک پروژه عمرانی است. برای همین عبارتی همچون «جهادی تا شب عبید» را نه‌فقط برای آسفالت و رنگ‌آمیزی خیابان‌ها و معابر بلکه در راستای «دستگیری فقر و نیازمندان» هم به‌کار می‌برند. ۵- رسانه‌های اسولگرا در دولت روحانی از تیتراهایی مانند «از بوپولیسیم احمدی‌نژاد تا بوپولیسیم روحانی»، «شعار بوپولیسیتی روحانی که چالش دولتش شد» و شبیه اینها زیاد استفاده کرده‌اند. انصاف حکم می‌کند این روزها نیز یک سوزن به خودشان بزنند، اگر چه جوالوزها را قلا زده باشند!

گزارش

بل بین دولت و مجلس فرومی‌ریزد؟

● **شرق:** اختلافات دولت سیزدهم و مجلس یازدهم در حال عیان‌شدن است؛ نمونه آخر آن بحث «ادغام معاونت پارلمانی وزارتخانه‌ها» است که نمایندگان پارلمان به رئیس‌جمهور هشدار داده‌اند موجب «شائبه تقابل دولت با نمایندگان ملت» خواهد شد. در بیانیه ۲۴۰ نماینده مجلس خطاب به ابراهیم رئیسی این‌گونه آمده است: «همان‌طور که مستحضرید در شرایط فعلی که از نظر فکری، گفتمانی و سیاسی با رویکردی مشترک و با اصول قابل قبول میان دولت و مجلس ارتباط، تعامل، تفاهم و هم‌مددیی وجود دارد، نمایندگان مردم انتظار دارند دولت همه توان خود را برای برطرف‌کردن مشکلات آنباشته‌شده و ناخرسندکننده دهه ۹۰ در کوتاه‌ترین زمان ممکن به کار گیرد. مزمه ادغام معاونت پارلمانی وزارتخانه‌ها و تقلیل ساختار سازمانی معاونت‌ها به مرکز در برخی و شائبه تقابل دولت با نمایندگان ملت را در اذهان عمومی برنگ می‌نماید. علاقه‌مندان دولت سیزدهم این‌گراند که این دولت معاونتی را که به تحرک دولت انقلابی کمک می‌کند وادار به حذف و ساختار سازمانی آن را کنترل نماید». این نمایندگان به تجربه‌های ناموفق رخ‌زده نیز اشاره کرده و خطاب به رئیس‌جمهور نوشته‌اند: «تجربه تلخ تقلیل جایگاه سازمانی معاونان پارلمانی در یکی، دو وزارتخانه سبب بروز مشکلاتی در ارتباط نمایندگان مجلس با آن وزارتخانه‌ها شده است؛ به‌نحوی‌که معاونت‌های آن وزارتخانه امور مجلس را هم‌تراز خود نداشته و در پیگیری مکاتبات مردمی ارجاع‌شده از سوی نمایندگان مردم در آن وزارتخانه بسیار ضعیف عمل نموده‌اند». البته ماجرا فراتر از ادغام معاونت پارلمانی وزارتخانه‌ها بوده و در ادامه بحث ادغام «معاونت پارلمانی» و «سوی حقوقی» ریاست‌جمهوری نیز مطرح بوده که از سوی مشاور رسانه‌ای معاون پارلمانی ابراهیم رئیسی تکذیب شد.

ادامه در صفحه ۳